

پژوهش و پیروی

سید محمد یونس جعفری*

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

تقریباً پنجاه سال می‌گذرد، از روزی که با ادبیات فارسی آشنایی و علاقه پیدا کرده‌ام بیت فوق‌الذکر را به همین صورت می‌خوانم و همچنین از زبان دانشمندان فارسی زبان، چه در هند و چه خارج از این کشور همین طور می‌شنوم و در تمام این مدت طولانی کسی از پژوهشگران و محققین بذل توجه به این نکته ننموده که بدانند این بیت به این صورت از کجا سرچشمه گرفته و در منابع دست اول به چه وجهی قید گردیده است. یکی از دو مصراع و یا هر دو مصرعه این بیت شامل ابیاتی است که صائب تبریزی در غزلی آورده که مطلعش این است:

خسته^۱ چشم تو صاحب نظری نیست که نیست

تشنه^۱ لعل تو روشن گهری نیست که نیست

این غزل تقریباً در تمام نسخه‌های چاپی این شاعر توانای سبک هندی ثبت گردیده است، ولی در هیچ یک از آنها بیت نامبرده، به صورتی که در اینجا نوشته شده، نیامده است. البته تنها در نسخه‌هایی که در کتابخانه موزه ملی هند - دهلی نو، تحت

* دانشیار بازنشسته بخش فارسی ذاکر حسین کالج، دهلی.

۱. حافظ شیرازی می‌گوید:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

شماره ۶۴۰/۱۰۶ نگهداری می‌شود، هر دو مصراع موجود است، ولی چون ترتیب و تعداد ابیات در نسخه‌های مختلف، متفاوت است، لذا این غزل از همان نسخه در زیر درج می‌گردد:

خسته چشم تو صاحب نظری نیست که نیست
 تشنه لعل تو روشن گهری نیست که نیست
 این چه شوربست^۱ که حسن تو به عالم افکند
 که نمکدان ملاحهت جگری نیست که نیست
 بخیه شبنم و گل بر رخ کار افتاده است
 ورنه حیران تو صاحب نظری نیست که نیست
 نه همین ذره درین دائره سرگردانست
 رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
 عالم از حسن گلوسوز تو شد باغ خلیل
 در دل سنگ تو تخم شرری نیست که نیست
 نه همین لاله و گل نعل در آتش دارند
 خار^۲ خار تو نهان در جگری^۳ نیست که نیست
 بر کدامین^۴ خط پیشین خط باطل بکشیم^۵
 تخته مشق^۶ تو لوح بصری نیست که نیست
 چون کنم نسبت آن لعل بیاقوت و عقیق
 رو سفید از نمک او جگری نیست که نیست

۱. در اصل شور است

۲. چشم.

۳. بصری.

۴. بکدامین.

۵. نکشم.

۶. تخت تو مشق.

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست
 هوس زلف تو در هیچ سری نیست که نیست
 زهر دشنام بود قسمت عاشق ورنه
 در نهان خانه آن لب شکری نیست که نیست
 رو بهر ذره کنم روی نگاهش باتست
 محو خورشید تو صاحب نظری نیست که نیست
 میوه سرو که گفته است همین آزاد است
 قامت سرکش او را ثمری نیست که نیست
 فتنه هر دو جهان زیر سر خشت خم است
 در خرابات مغان شور و شری نیست که نیست
 نظر پست تو شایسته جولان کف است
 ورنه در سینه دریا گهری نیست که نیست
 برو ای عقل به صحرای جنون پا مگذار
 شیشه بازی تو و این جا خطری نیست که نیست
 همه جا قافله ریگ روان در گذر است
 در بیابان جنون همسفری نیست که نیست
 گرچه از بی خبرانیم بظاهر «صائب»
 در فرامشکده ما خبری نیست که نیست

حالا از صاحب نظران پنهان نیست که صائب در سرودن غزلی که در فوق درج شده
 است، چه نظمی در ترتیب دادن ابیات و مصراعها مدنظر داشته است، ولی کسی از این
 غزل دو مصراع جداگانه را با مقصود خاصی، البته با حسن نیت، درآورده و برای نشان
 دادن روابط صمیمانه دو کشور همجوار استفاده نموده است. از نوشتن این سطور
 مقصود ایرادگیری نبود، بلکه منظور این است که در تربیت و تدوین متون باید سعی
 کرد که به منابع دست اول رسید و آنها را نادیده نگرفت.

قبلاً متذکر شده‌ام رسم هندوان این است که مراسم نیایش را همیشه بعد از تن‌شویی^۲ انجام می‌دهند و وقتی که آفتاب از افق برمی‌آید، مقداری آب در دو دست حوضک کرده، می‌گیرند و با خواندن اوراد آن را به هوا می‌پاشند و اگر کسی نتواند به علت کسالت و پیری خود را به کنار رودخانه برساند، در خانه همین مراسم را ادا نموده، مقداری آب در ظرف مسی، مانند دیزی گرفته روی زمین می‌ریزد؛ گویا نذری است که به آفتاب اهدا می‌نماید. روزی حضرت نظام‌الدین معروف به اولیا همراه امیر خسرو دهلوی نشسته، همین حالت را تماشا می‌کرد. حضرت نظام‌الدین اولیا این مصراع را خواند:

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی^۳

امیر خسرو فی البدیئه این مصراع را خواند:

ما قبله راست کردیم بر سمت کجکلاهی

پس از آنکه این دو مصراع بین پیر و مرید رد و بدل شد، میان مردم چنان معروف گردید که این بیت از آن امیرخسرو دهلوی می‌باشد، ولی حقیقت امر این است که این بیت مطلع غزلی است از حسن سجزی معروف به حسن دهلوی^۴ (۶۵۳-۷۳۸ هـ) تمام ابیاتش در زیر درج می‌گردد:

۱. ارمغان ادبی، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، شماره ۶۰، ص ۱۰۰.

۲. هندوان قبل از انجام مراسم نیایش جهت تقدس و دوری از ناپاکیها در استخر معابد و یا در حاشیه رودخانه‌های مقدس غوطه‌ور شده و نوعی غسل انجام می‌دهند.

۳. سرچشمه این فکر بکر، قرآن مجید است؛ چنانکه در سوره بقره، آیه ۱۴۸ آمده است:

«وَلِكُلِّ وَّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیْهَا...»

۴. حسن دهلوی معاصر امیر خسروست. گویا هر دو در سخنوری توامان‌اند و مصداق ان هذان لساحران در مکارم اخلاق و استقامت عقل و روش صوفیه و تجرید و تفرید و خوش گذرانیدن بی‌اسباب دنیوی، مثل او کمتر دیده و شنیده شد؛ مرید. شیخ نظام‌الدین اولیاست. در سنه ۷۰۷ هجری وفاتش اتفاق افتاد و قبرش در دولت‌آباد دکن است... (شمع انجمن، چاپ مطبع رئیس‌المطابع شاهجهانی شهر بهوپال، سال ۱۲۹۳ هـ، ص ۱۱۳).

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
 ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی
 خیزای خطیب بر خوان هر خطبه‌ای که داری
 رویش نگر چو عیدی ابر و نماز گاهی
 گر سرو و مه ندیدی با یکدگر موافق
 بالاش بین چو سروی بالای سرو ماهی
 با آنکه کرد توبه فسق از دلیم فراموش
 هم گر لبش ببینم یاد آیدم گناهی
 بندی اگر گشایند از زلف ظالم او
 از هر خمی برآید فریاد دادخواهی
 هر صبح اشک من بین سربر زده ز مرگان
 چون شبنمی که افتد بر روی هر گیاهی
 یارب نگاه داری چشم و چراغ ما را
 گر چه نکرد هرگز در حال ما نگاهی
 قاضی گوا نجوید در عشق بازی من
 داند که نیست حاجت اقرار را گواهی
 عقل حسن چه باشد اندر حضور عشقت
 طفل جهان ندیده در پیش پادشاهی^۱
 در آخر برای حسن ختام بیتی مرقوم می‌گردد:
 سرم را سرسری متراش ای استاد سلمانی
 که هر کس در دیار خود سری دارد و سامانی (کذا)
 این بیت را در کوچه و بازار تهران شنیدم و مردم این را سست و شل پنداشته
 مورد اعتنا قرار نمی‌دهند، ولی سخنوری که آن را سروده است، متخلص به شاعر
 می‌باشد:

۱. دیوان حسن سجزی چاپ مکتبه ابراهیمیه میشن پریس، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۵۲ هـ، ص ۳۹۰.

سر ما سرسری متراش و از سر وامکن مارا
که ما هم در دیار خود سری داریم و سامانی^۱

* * *

۱. مصطلحات الشعرا، چاپ لکهنو، سال ۱۲۷۰ هجری، ص ۲۶۰، نگاه کنید تحت مدخل:
«سرکسی را تراشیدن».